

یک رساله در عروض

تألیف

رشید الدین وطواط

رساله کوچکی که آنرا در اینجا عیناً چاپ میکنیم رساله ایست از شاعر و منشی معروف رشیدالدین محمد بن عبدالجلیل عمری معروف بوطواط (متوفی سال ۵۷۳) مؤلف کتاب حدائق السحر و رئیس دیوان رسائل اتسز خوارزمشاه.

سواد این رساله را در فروردین امسال که نگارنده در اصفهان بودم دوست دانشمند محترم آقای محمد صدر هاشمی بمجله یادگار هدیه کردند.

نسخه دیگری از همین رساله در موزه بریتانیا هست و آنرا یو مؤلف فهرست نسخ خطی فارسی آنجا در ذیل این فهرست تحت شماره ۱۹۱ وصف کرده است. این رساله تذکره مانندی است برای کسانی که بخواهند بیچو واصلی عروضی و بعضی از فروع و شعب آن آشنا شوند و اوزان آنها را همیشه در خاطر داشته باشند. رشید وطواط این رساله مختصر را بهمین نیت تألیف کرده و شواهد و امثله آنرا هم خود بنظم آورده است.

چون ما این رساله را خالی از فایده نمی بینیم با اینکه بعلت منحصر بودن نسخه بدون غلط نیست آنرا عیناً در اینجا بطبع میرسانیم. (یادگار)

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والسلام على خير خلقه محمد وآله الطيبين الطاهرين
 ادا بعد این رساله عروض اشعار است که امام عالم فاضل استاد لشعراء ملک العلماء

رشیدالدین سعد الاسلام والمسلمین محمد بن عبدالجلیل العمری المعروف بوطواط
هداه الله الى سواء الصراط نوشته و نظم کرده تا بر خوانندگان آسان [باشد] و شانزده
بحر و بعضی از فروع و شعب آنها که بطبع مردم روان تر و نزدیکتر است هر يك را
مثالی آورده، و تمام بحر های شانزده گانه این است: هزج، رمل، رجز، سریع،
قریب، منسرح، خفیف، مضارع، مقتضب، مجتث، متقارب، محدث، طویل، مدید
بسیط، کامل، وافر و مثالها اینست:

١- باب هزج سالم

هزج را اگر تمام ارکان همی خواهی از او مگذر

بگیر این قطعه را یاد و بکن این بیت را از بر

مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

زهی بسافر ززدانی زهمی بسا یساد پیغمبر

هزج مسدس مخدوف مقبوض

در بحر هزج مساز تاخیر حالی ز حساب اخربش گیر

مفعول مفاعیلن مفعولن ای پاک دل خجسته تدبیر

هزج مسدس مخدوف

چو از بحر هزج خرم شود دل شود آسایش جهانیهات حاصل

مفاعیلن مفاعیلن مفعولن چنین تقطیع کردش مرد عاقل

هزج مکفوف مقصور

چو مکفوف شود بحر هزج هست دلفروز خوست باد همه عمر و بهت باد همه روز

مفاعیل مفاعیل مفاعیل مفاعیل بدین طرز بود بیت که گفتیم بیاموز

هزج مثنی اخرب (مقبوض اتر)

در بحر هزج زحاف بسیار آید وین وزن بهر ترانه در کار آید

مفعول مفاعیلن مفاعیلن فع در تقطیعش همی پدیدار آید

٢- باب الرمل المثلث المقصور

خوشتر است از بحرها بحر رمل بر اتفاق
بیش باشد طبعها را سوی نظمش اشتیاق
فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلان
ای بتو آراسته صدر خراسان و عراق

رمل مخبون مثنی

رمل مخبون راهست لطافت بکمال
چون پیرسند تو تقطیع چنین گوهمه سال
فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات
ای مبارک قدم خوش سخن نیکو فال

رمل مسدس مخبون مقصور

چون زشش رکن رمل یافت نظام
هست تقطیعش از این گونه تمام
فاعلاتن فاعلاتن فاعلان
بسحر گاه شد از خانه بیام

٣- باب رجز

بحر رجز را گر تمام از بکان بخواهی در سخن
بی هیچ شک تقطیع کن چون پرسمت ای ممتحن
مستقلین مستقلین مستقلین مستقلین
هر روز بختت نو شود از گردش چرخ کهن

بحر رجز مطوی

باز ز مطوی تو اگر با خبری
وزن خوشش برشمار با هنری
مفتعلن مفتعلن مفتعلن
نیک بدانی چون نیکو درنگری

بحر رجز مخبون

طریق خبن در رجز بود روا
عروض او چنین بود بنزد ما
مفاعلتن مفاعلتن مفاعلتن
همیشه باد درجهان ترا بقا

٤- باب سریع

بحر سریع است خوش و دلگشا
جمله ارکانش بود جان فزا
مفتعلن مفتعلن مفاعلتن فاعلان
هر چه بخواهی بدهادت خدا

٥- باب التریب المكفوف

قریب است بسی بحر بی نظیر
بدان نیک و بکن نقش در ضمیر

مفاعیل مفاعیل فاعلات درین وزن تو این شعر یاد گیر

بهر قریب اُخرب مکفوف مخبون

خواهی که بدانی قریب اُخرب تاشاه سخن را شوی مقرب
مفعول مفاعیل فاعلاتن ای خدمت تو دولت مجرب

۶ - باب المنسرح المطوی المقصور

منسرح از بحر هاست خوشتر و بهتر تمام

وزن خوشش در عروض راحت و دولت بکام

مفتعلن فاعلان مفتعلن فاعلان

مطرب بر بط بساز ساقی پیش آرجام

بهر منسرح مرفل

منسرح است ای پسر چونیک بدانی رکن مرفل در اوشده است نهانی
مفتعلن فاعلات مفتعلن فع (کذا) گردد معلوم چون بنوق بغوانی

۷ - باب الخفیف المخبون

خوشتر از بحر هاست بحر خفیف وزن او اصل منوی لطیف
فاعلاتن مفاعیلن فعلن کل شیئی من الظریف ظریف

۸ - باب المضارع المقصور المكفوف

ز بحر مضارعست بتقطیع رکنهاش بود جمله این مثل
مفاعیل فاعلات مفاعیل فاعلان زهی مشتری بقدر زهی مشتری خصال

مضارع اُخرب مکفوف مقصور

چون پرسم از مضارع اُخرب ز تو نشان

تقطیع او چنین کن در حال و در زمان

مفعول فاعلات مفاعیل فاعلان

ای تیره از جمال تو خورشید آسمان

نوع دیگر از مضارع اُخرب

نوعیست از مضارع کان نیز هست اُخرب بتقطیع آنچه کردی گردد سخن مرتب
مفعول فاعلاتن مفعول فاعلاتن ای مهرخ سمنبر ای دلبر شکر لب

۹ - باب المقتضب

بهر خوب مقتضب است
فاغات
وزن نیک بوالعجب است
از بحور مستخرب است
مقتعلن

۱۰ - باب المحدث

بهر مجتث از آن طبعها شتاب کنند
مفاعلتن مفاعلتن مفاعلتن
کزو سخن بمنزل لؤلؤ خوشاب کنند
چنین کنند چو تقطیع او صواب کنند

۱۱ - باب متقارب مقصور

چو اندر تقارب نهی پا درون
فعلون فعلون فعلون فعلون
بدین گونه تقطیعش آید برون
زهی دولتت را فلک رهنمون

۱۲ - باب المحدث

نظم شعر را بحر محدث گزین
فاعلتن فاعلتن فاعلتن
یاد کن بعد از این وزن محدث چنین
آمد این وزن در خورد صد آفرین

۱۳ - باب الطویل

بهر طویل آمد بسی شعر تازی (کذا)
بدین سان بود ارکان چو تقطیعش آغازی

فعلون مفاعیلن فعلون مفاعیلن

زهی دولتت را بیا فلک حال دمسازی

۱۴ - باب الممدید

از مدید اوزن خوش باز یابی
فاعلتن فاعلتن فاعلتن
گاه دعوی چون بدو بر شتابی
گر چنین دانی یقین بر صوابی

۱۵ - باب البسیط المخبون

بهر بسیط شنوگر عاشق سخنی
مستفعلن فاعلتن مستفعلن فاعلتن
تقطیع او بصفقت جانان چنین بکنی
ای زلف دلبر من دلبنده و دلشکنی

۱۶ - باب الکامل السالم

چو ز بحر کاملت او فتد سخنی
مفاعلتن مفاعلتن مفاعلتن
همه رکن او بگه عروض چنین کنی
شود ز دولت تازه چهره کنی (کذا)

۱۷ - باب الوافر المعصوب المقطوف

زوافر گر همی جوئی نشانی
مفاعیلن مفاعیلن فعلون
بیا بنشین پیش ما زمانی
نمی گنجد سپاهت در جهانی